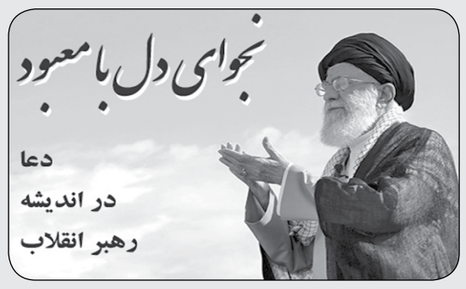

اجابت چیست؟

* اســـتجابت الهی، پاسخ و توجّه و التفات خداست؛ و لو آن خواسته‌ای که من و شما داریم که ای‌بسا خیال می‌کنیم این خواسته به نفع ماست، اما به زیان ماست تحقّق هم پیدا نکند؛ اما «یا الله» شما بی‌گمان لبّیکی به دنبال خود دارد. (۷۹/۴/۱۹)

نورانیتی که در دل پدید می‌آید

* اگر انس پیدا کنید، خواهید دید که خیلی از پاسخ‌ها همانی است که در همان لحظه به شما داده می‌شود؛ یعنی آدم نباید خیال کند که پاسخ دعا حتماً همان پولی است که از خدا خواسته است و باید برسد! گاهی اوقات، پاسخ، همانی اســـت که در آن لحظه به شما می‌دهند. آنچنان نورانیّتی در دل شما به وجود می‌آید که می‌بینید اصلاً پاســـختان را همان ساعت گرفته‌اید. آن حالتی را که انسان در دعا پیدا می‌کند، گاهی احساس می‌کند که دیگر غیر از آن، هیچ‌چیز نمی‌خواهد. (۷۶/۱۱/۱۴)

* وقتی دیدید طلب، با همه وجود از سرتاپای شما جاری شد، بدانید این همان پاسخ الهی است؛ این همان جواب خداست و جواب بعدی هم اجابت است.(همان)

برآورده شدن خواسته در چارچوب قوانین طبیعی

* لازم نیســـت دعا همیشه قوانین طبیعی را به هم بزند و برخلاف قوانین طبیعی عمل کند؛ نه. دعا در چارچوب قوانین طبیعی مستجاب می‌شود و خواسته شـــما برآورده می‌گردد. این قدرت خداست که قوانین را جور می‌آورد، کنار هم می‌گذارد و مقصود شما برآورده می‌شود. البتّه آنجایی که دعای شما با یک قانون الهیِ دیگری تصادم پیدا کند، مستجاب نمی‌شود. وعده الهی حقّ است؛ اما آن وعده هم درست است. آدم‌هایی که بیکار باشند و در راه اهداف خودشان تلاش نکنند، تضمینی نیســـت که به هدف و مقصد برسند. حالا شما دعا کن، معلوم است که این دعا خیلی اقبال استجابت ندارد. البتّه یک‌وقت هم دیدید مستجاب شد؛ اما تضمینی نیست.اگر در جایی برخلاف یک قانون طبیعیِ مسلّم، شما دعا کنید؛ معلوم نیست تضمینی داشته باشد. اگرچه در مواردی بلاشک دعا قوانین را هم خرق می‌کند؛ اما این‌طور نیست که وقتی می‌گوییم دعا مستجاب می‌شود، یعنی دعای شما اگر با قوانین دیگر الهی منافات داشته باشد و عملی همراهش نباشد و یا حتّی خود دعا از روی توجّه هم نباشد، بازِ مستجاب می‌شود؛ نه. در دعا، طلب کردن و خواستن از خدای متعال و حقیقتاً مطالبه کردن لازم است. این دعا مستجاب می‌شود. اگر عمل و تلاش در راه اهداف بزرگ، همراه این دعا باشد، اقبال استجابت این دعا واقعاً بیشتر است.(۷۷/۱۰/۴)

جور شدن ابزارهای مادّی و عادی و معمولی

* خدای متعال در داستان به آب انداختن صندوق حامل حضرت موسی(ع) دو وعـــده به مادرش داد: اوّل اینکه این بچه را به تو برمی‌گردانیم، دوّم اینکه او را از مرسَـــلین قرار می‌دهیم. بعد که این بچه را در میان رود خروشان انداخت، به خواهر موســـی گفت: برو دنبالش ببین چه می‌شـــود و سرنوشت این بچه به کجا خواهد انجامید؟ تا اینکه این بچه از طریق رود نیل به نزدیک خانه فرعون رسید. خانواده فرعون او را گرفتند و خدا در دلشان انداخت که او را نگه دارند. زن فرعون گفت که این بچه را برای خودمان نگه داریم. اما موسی پستان‌ها را نگرفت. هرچه دایه آوردند که به این بچه شـــیر بدهند، پســـتان آنها را نگرفت. گرسنه است و شیر می‌خواهد. در این بین، خواهر موسی آمد و گفت: می‌خواهید من یک مرضعه(دایه) پیدا کنم؟(قصص، آیات ۱-۸)؛ ببینید وقتی خدای متعال می‌خواهد دعا را مستجاب کند و وعده را محقّق نماید، این‌گونه شرایط را جور می‌آورد.(۷۷/۱۰/۴)

* وقتی دعا می‌کنید که حاجتی از شما برآورده شود، اگر خدای متعال آن دعا را مستجاب کند، استجابتش این است که ابزارهای مادّی و عادی و معمولیِ این خواســـته، جور می‌شـــود. یعنی خدا جور می‌آورد. فرضاً شما از کسی‌طلبی دارید که آن کس طلب شما را نمی‌دهد. اما یک‌وقت به دلش می‌افتد و می‌آید طلبتان را می‌دهد. این، یک وســـیله است. چه مانعی دارد که دعا این وسیله را برای انسان جور کند؟(۷۳/۱۱/۲۸)

دعا، همراه با تلاش و همت

* بعضی مواقع، خدای متعال معجزه هم نشان می‌دهد که آن بحث دیگری است. معجزه در موارد استثنایی رخ می‌دهد و در غیرِ مواردِ استثنایی، دعا جور کننده روال عادی است. وقتی شما از خدا می‌خواهید حادثه‌ای اتفاق بیفتد که به آن نیاز دارید، در کنار دعا، باید نیرویتان را هم به کار ببندید. مثلاً اگر احساس تنبلی به شما دست می‌دهد و دعا می‌کنید که خدای متعال این احساس را از شما بگیرد، در کنار دعا، باید اراده و همّت نیز به خرج دهید. یعنی در اینجا هم، باز وسیله مادّی و وسیله طبیعیِ دیگری هست که همان همّت کردن است. باید همّت و اراده کنید. هیچ کس خیال نکند که اگر در خانه بنشینیم و به تلاش و اقدام نپردازیم، حتّی اراده هم نکنیم و فقط به دعا مشغول باشیم، خدا حاجاتمان را بـــرآورده می‌کنـــد؛ نه. چنین چیزی امکان ندارد. پس، دعا در کنار تلاش و با تلاش است. بعضاً خیلی از تلاش‌ها به نتیجه نمی‌رسد؛ اما همین که دعا کردید، به نتیجه خواهد رسید.(همان)

استجابت به معنای برآورده شدنِ صددرصد خواسته نیست

* خدای متعال در چند آیه از آیات قرآن وعده کرده‌است که دعا را مستجاب خواهد کرد. یکی از آیات، همین آیه مبارکه «قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُم»(سوره غافر، آیه ۶۰) است؛ یعنی پروردگار شما فرموده‌است که مرا دعا کنید تا استجابت کنم. ممکن اســـت استجابت به معنای برآورده شدنِ صددرصد آن خواسته هم نباشد. گاهی ممکن است قوانین خلقت، اقتضای این را نکند که خدا آن حاجت را حتماً برآورده کند. در مواردی قوانینی وجود دارد که آن خواسته برآورده شدنی نیست، یا به زودی برآورده شدنی نیست. در غیر این موارد، قاعدتاً خدای متعال پاســـخش این است که خواسته شما را برآورده می‌کند؛ همچنان که در دعای شـــریف ابی‌حمزه ثمالی که در سحرهای ماه رمضان خوانده می‌شود به همین معنا اشاره می‌کند. در قرآن فرموده‌است: «وَ اسْئَلُوا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللهَ کانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیما»(نساء، آیه ۳۲)؛ اگرچه خدا عالم است و نیازهای شما را می‌داند، اما شـــما از خدا بخواهید و به خدا عرض کنید. امام این آیه را در دعا ذکر می‌کند. بعد می‌فرماید: «وَ لَیْسَ مِنْ صِفَاتِکَ یَا سَیِّدِی أَنْ تَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَ تَمْنَعَ الْعَطِیَّهْ.» (بحارالأنوار ج:۹۵ ص:۸۲) امام سجّاد(ع) عرض می‌کند: پروردگارا! عادت تو این نیست که مردم را به خواستن امر کنی؛ اما آنچه که آنها خواستند به آنها ندهی. یعنی معنای کرم الهی و رحمت الهی و قدرت محیطه الهی این اســـت که اگر می‌گوید بخواهید، اراده فرموده اســـت که آن خواسته را اجابت کند. این همان وعده الهی است که در آیه زیر بیان می‌کند: «وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدّاعِ إِذا دَعانِ»(بقرهٌ، آیه ۱۸۶)؛ هرگاه بندگان من درباره من از تو ســـؤال کنند که کجاست، بگو ای پیامبر، من نزدیکم و پاسخ می‌گویم و دعا و خواسته آن کسی را که از من می‌خواهد و مرا می‌خواند اجابت می‌کنم. هرکس خدا را بخواند، پاسخی در مقابلش هست: «لِکُلِّ مَسْأَلَهٌ مِنْکَ سَمْعٌ حَاضِرٌ وَ جَوَابٌ عَتِید»(بحارالأنوار ج:۸۳ ص:۵۸)؛ هر ســـؤالی از خدا، هر خواسته‌ای از خدا، یک پاســـخ قطعی در مقابل دارد. این خیلی مهمّ است و باید بندگان مؤمن خدا آن را خیلی قدر بدانند. حالا کسی که ایمان ندارد، طبیعی است که از این موقعیت مثل خیلی از موقعیت‌های دیگر استفاده نمی‌کند. این وعده قطعی الهی است؛ یعنی خدای متعال هر خواســـته‌ای را جواب خواهد داد. این یک وعده اســـت و البتّه هر وعده‌ای هم شرایطی دارد. (۷۷/۱۰/۴)

* هیچ دعایی بی‌استجابت نیست. استجابت به معنای این نیست که خواسته انسان حتماً برآورده خواهد شد؛ ممکن است برآورده بشود، ممکن است به علل و مصالح و موجباتی برآورده هم نشود اما استجابت الهی هست.

* اگر در جایی برخلاف یک قانون طبیعیِ مسلّم، شما دعا کنید؛ معلوم نیست تضمینی داشته باشد. اگرچه در مواردی بلاشک دعا قوانین را هم خرق می‌کند؛ اما این‌طور نیست که وقتی می‌گوییم دعا مستجاب می‌شود، یعنی دعای شما اگر با قوانین دیگر الهی منافات داشته باشد و عملی همراهش نباشد و یا حتّی خود دعا از روی توجّه هم نباشد، بازِ مستجاب می‌شود؛ نه. در دعا، طلب کردن و خواستن از خدای متعال و حقیقتاً مطالبه کردن لازم است. این دعا مستجاب می‌شود. اگر عمل و تلاش در راه اهداف بزرگ، همراه این دعا باشد، اقبال استجابت این دعا واقعاً بیشتر است.

* در کنـــار دعا، باید اراده و همّت نیز به خرج داد. باید همّت و اراده کنید. هیچ کس خیال نکند که اگر در خانه بنشینیم و به تلاش و اقدام نپردازیم، حتّی اراده هم نکنیم و فقط به دعا مشغول باشیم، خدا حاجاتمان را برآورده می‌کند.

راز و رمز موفقیت کـــربلایی کـــاظم

کربلایی کاظم ســـاروقی، کشاورزی ساده و بی‌آلایش اســـت که به سبب حساسیت در پرداخت بموقع سهم فقرا و زکات از محصولاتش و کسب مال حلال، به اذن خدا و با عنایت اهل بیت(ع) معجزه‌آســـا حافظ کل قرآن می‌شود به‌گونه‌ای که در عین بی‌سوادی کلمات قرآن را می‌تواند بخواند. این امر از سوی علمای زمان از جمله حضرات آیات بروجردی و مرعشی نجفی مورد تأیید قرار گرفت. حتی رهبر معظم انقلاب نیز در سنین نوجوانی با مرحوم کربلایی کاظم برخورد داشته‌اند و این معجزه از سوی ایشان نیز تایید شده است.

مرحوم اسماعیل کریمی فرزند کربلایی کاظم سالها پیش در مصاحبه‌ای با فارس جزئیاتی از معجزه رخ داده برای پدرش را بازگو کرده است که توجه به نکات مطرح شـــده در آن می‌تواند درس‌های آموزنده‌ای بـــرای مردم و بخصوص نسل جوان دربر داشته باشد. آنچه در پی می‌آید بازخوانی این مصاحبه است که تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

***

*** از کودکی مرحوم کربلایی کاظم بگویید، در کودکی به ایشان چه گذشت؟**

کربلایی کاظم در سن هفت سالگی می‌خواست به مکتب‌القرآن برود تا قرآن یاد بگیرد. پدر ایشان کشاورز بود و وضعیت مالی مناسبی نداشت و قادر به پرداخت شهریه مکتب‌خانه نبود. ایشـــان را به صحرا می‌برد و مشغول به چوپانی می‌شدند. تا اینکه در سن ۲۴ سالگی از پدرش جدا می‌شود و می‌رود کشاورز ارباب یک روستایی می‌شود. ارباب، زمینی به او می‌دهد تا ایشان روی زمین کار کند و دوسوم از محصول زمین برای ارباب باشد و یک قسمت از آن برای کربلایی کاظم باشد.

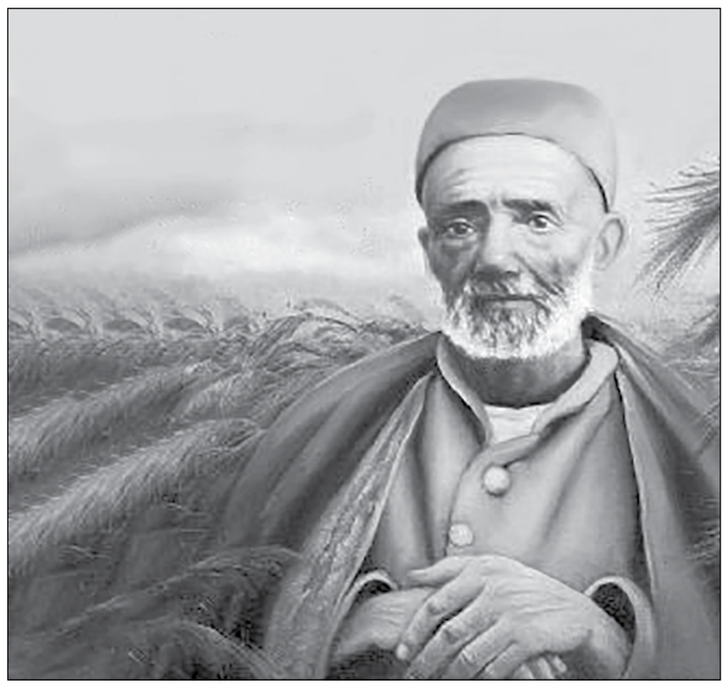

یک روز پای منبر یکـــی از وعاظی می‌رود که از طـــرف آیت‌الله حائری یزدی همه ســـاله مأمور بوده در مـــاه رمضان در آن منطقه به تبلیغ بیاید. منبری حجت‌الاســـلام صابری اراکی بودند، ایشان راجع به خمس و زکات صحبت می‌کنند. سخنران می‌گفت هر اربابی باید سال خمسی داشته باشد و کشاورزها هم باید زکات بدهند. اگر چنانچه خمس و زکات ندهند هر چه نماز بخوانند و روزه بگیرند باطل است. ایشان می‌آیند به اربـــاب می‌گویند که بیا و زکات پرداخت کنیم. اربـــاب زیر بار نمی‌رود و می‌گوید این مباحث را قبول ندارد. کربلایی کاظم هم می‌گوید حالا که تو این مباحث را قبول نداری من هم تو را قبول ندارم و دیگر برای تـــو کار نمی‌کنم. به همین دلیل جای دیگری برای کارگری می‌رود. چند سالی از این موضوع می‌گذرد و ارباب پشیمان می‌شود و به کربلایی کاظم پیغام می‌دهد که برگردد. پدرشـــان واسطه می‌شود و ایشـــان کما فی‌السابق مشغول به کار در آن زمین کشاورزی می‌شود.

***داستان امامزاده‌ای که در قرآن مورد عنایت اهل بیت قرار گرفت چه بود؟**

کربلایی کاظم یک روز که موعد پرداخت زکات رســـیده بود، از یک مسیری که در آن مسیر امامزاده هفتاد و دو تن در ساروق فراهان اراک بود، رد می‌شد. این امامزاده هفتاد و دو تن معروف است. درب امامزاده به دو سید بزرگوار برخورد می‌کند که او را صدا می‌کنند و می‌گویند محمدکاظم بیا برویم یک فاتحه‌ای برای ایـــن امامزادگان بخوانیم. پدر به همراه آن دو ســـید بزرگوار داخل امامزاده می‌روند، فاتحه‌ای برای شهدای مرد آن امامزاده می‌دهند و وقتی می‌خواهند به قبور شـــهدای زن آن امامزاده بروند برای فاتحه، کربلایی کاظم می‌گوید به آن سمت نباید برویم؛ متولی امامزاده گفته اینها زن هستند و نباید مردها برای فاتحه آنجا بروند. فقط زن‌ها مجوز دارند به آن قسمت بروند. یکی از آن دو سید می‌فرماید اینها همه خرافات است، اگر این‌گونه باشد که نباید مردها به زیارت حضرت زینب و حضرت معصومه و حضرت زهرا(س) بروند. کربلایی کاظم راضی می‌شود که به آن سمت بروند و فاتحه‌ای می‌فرســـتند. بعد که از قسمت زنانه خارج می‌شوند و می‌روند ســـراغ باقی شهدای امامزاده، در آنجا پدر می‌گوید صحنه طور دیگری شد و آن دو سید بزرگوار ذکر می‌گفتند و صلوات می‌فرستادند و بر روی سقف نوری تابید و آیاتی از قرآن نوشته شد. من که سوادی نداشـــتم آقا از من خواستند این آیات را بخوانم. من عرض کردم من که ســـوادی نـــدارم. چطور می‌توانم بخوانم در حالی که اصلا ســـواد ندارم؟ آقا فرمود من می‌خوانم تو هم با من بخوان. بسم‌الله الرحمن الرحیم. إِنَّ رَبَّکُمُ اللهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ.... من هم این آیات را خواندم و بعد یکی از آن دو سید، دست بر سینه من گذاشت و بعد رها کرد. یک مرتبه کربلایی می‌بیند آنها غایب شدند و آیات نورانی که بر روی سقف درج شده بود هم دیگر نیست و سپس ایشان بیهوش می‌شود. سنگینی آیات و تشرف یافتن به محضر امام زمان(عج) آن‌قدر ســـنگین بود که یک مرتبه بیهوش می‌شود تا فردا صبح. صبح که بیدار می‌شـــود آیات قرآن را از حفظ تلاوت می‌کند. تمام قرآن به اذن خدا و به دســـت با برکت حجت بن الحســـن(ع) در قلب کربلایی کاظم قرآن نازل شد.

*** این هفتاد و دو تن امامزاده چه کســـانی بودند؟**

در زمانی که امام رضا(ع) ولیعهد مأمون ملعون بود، عده‌ای از علویون از نجف و کربلا و کاظمین و مدینه حرکت می‌کنند تا خدمت امام برسند. وقتی وارد ایران می‌شوند مامون امام را شهید کرده بود و به حاکمان شـــهرها دستور داده بود که تمام علویان را در تمامی شهرها که در حال حرکت به سمت خراسان هستند به قتل برسانند. در همان ساروق این کاروان در داخل یک باغی محاصره می‌شوند، جنگی صورت می‌گیرد و همه به شهادت می‌رسند. چهل نفر دختر به سرپرستی یک خانمی به نام ام‌سلمه بودند و بقیه مرد بودند.

***دیگران از این ماجرا چگونه مطلع شدند؟**

ایشان چون روستایی و ساده بود و نمی‌خواست به مردم روستا بگوید که این اتفاق برایش رخ داده است، این حادثه را به کسی نگفت. فقط چند نفر از دوستان نزدیکش را مطلع کرد. ۱۳ سال از این موضوع گذشت تا اینکه ایشـــان قصد عتبات عالیات کرد. در یکی از شهرهای استان همدان به دو مجتهد که قاری و مسلط به قرآن کریم بودند برخورد می‌کند. از آنها یک اشتباه قرآنی می‌گیرد. آنها متعجب می‌شوند و می‌پرسند از کجا این‌قدر به قرآن مســـلطی و ایشان شرح ماوقع می‌کند. ایشان را می‌برند در کرمانشاه. عکس ایشان را به همراه شـــرح حالشان در مجله‌ای می‌نویسند و می‌فرســـتند خدمت آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله کوه کمری، آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله مرعشی نجفی. علمای قم ایشان را احضار می‌کنند.

> **ســـید عبدالله شیرازی، آیت‌الله ابوالقاســـم خوئی، آیت‌الله شاه‌آبادی، آیت‌الله کاشـــف‌الغطاء و علمای دیگر کربلایی کاظم را امتحان کردند و همگان هم می‌دانستند که کار، کار اعجاز الهی است. یک کتاب ادبیاتی به نام مغنی الادیب را به ایشان نشان می‌دهند و می‌گویند که این کتاب کتاب قرآن است. ایشان می‌گوید خیر این‌گونه نیست، من کلمات قرآن را به صورت نور می‌بینم. چند صفحه از کتاب را ورق می‌زند و به یک آیه قرآن بر می‌خورد و می‌گوید این آیه قرآن است. می‌گفت دیگر کلمات کتاب تاریک است و این نورانی است و آیه قرآن همین است.**

پـــدر تعریف می‌کردند که در قم می‌خواســـتند خدمت آیت‌الله بروجردی برســـند و در اندرونی خانه ایشان عده‌ای طلبه نشسته بودند و حرف‌های دنیایی می‌زدند و از ذکر خدا و خواندن قرآن حرفی در بینشان نبود. من آنها را نصیحت کردم که مشـــغول به ذکر خدا باشـــید و قرآن بخوانید و دیدم آنها اصلا گوش نمی‌دهند. وقتی این حالت را دیدم دســـت گذاشتم روی گوشـــم و بلند بلند قرآن خواندم. طلاب که این وضعیت را دیدند گفتند کربلایی کاظم شما هستید حافظ قرآن؟ خدمت آیت‌الله بروجردی خبر می‌برند که کربلایی کاظم در اندرونی هستند و آمده‌اند شما را ببینند. آیت‌الله بروجردی خودشان می‌آیند آنجا و دیده‌بوسی می‌کنند. می‌پرسند شما همان کربلایی کاظم هســـتی که حافظ قرآن هســـت و سوادی هم ندارد؟ پدر می‌گوید بله. فرمودند من چند تا سؤال از شـــما دارم. «إذ یعدکم الله إحدی...» در چه سوره‌ای است؟ پدر می‌گوید به آیت‌الله بروجردی عرض کردم این آیه هفت سوره انفال است ولی یک واو هم در اول آیه است. «و إذ» درست است. طلبه‌هایی که در آنجا بودند پرخاش کردند که کارت به جایی رسیده است که می‌خواهی از آیت‌الله بروجردی اشتباه بگیری؟ آقای بروجردی گفتند بنشینید! من مخصوصا این واو آیه را نگفتم تا ببینم تشخیص می‌دهد یا خیر. آن سؤال آیت‌الله بروجردی هر سؤالی که آیت‌الله بروجردی از ایشان می‌پرسیدند جواب دادند.

من به رهبری عرض کردم ادامه آن داستان این‌گونه هست که کربلایی کاظم به آیت‌الله بروجردی می‌گوید من هم از شـــما سؤالاتی دارم. سؤالش را می‌پرسد و آیت‌الله بروجردی در جوابش می‌ماند. سؤال کرد شما که با قرآن سر و کار دارید یک سوره‌ای هست که فقط یک کسره دارد. آقای بروجردی هر چه فکر کردند به نتیجه‌ای نرسیدند. گفتند در سوره قل هو الله احد، فقط لام «لم یلد» کسره دارد. از این مهم‌تر هم سؤالی دارم. آن مرجع تقلید فرمود بپرس. گفتم یک سوره‌ای هست در قرآن که هفت حرف از حروف الفبا در آن ســـوره نیست که این هفت حرف از صفات اهل جهنم است. ولی آن ســـوره سوره رحمت است. آیت‌الله بروجردی باز در جواب ماندند و گفتند خودت بگو. ایشان گفت سوره حمد است. این سوره هفت حرف ندارد: ج، خ، ذ، ش، ت، ث. که ث از ثبورا کثیرا می‌آید که صفات اهل جهنم است. ج که حرف جهنم است. خ هم خسران است. ز درختی در جهنم است به نام زقوم. شین هم از شـــقاوت و شیطان است. ظ هم از لظی می‌آید. ف هم از فزع اکبر می‌آید. بعد آقا بلند می‌شود و صورت کربلایی کاظم را می‌بوسد و صد تومان پول به ایشان می‌دهد ولی ایشان قبول نمی‌کنند. می‌گوید این را بده به طلبه‌هایی که مستحق هستند، من خودم کشاورز هســـتم و پول حلال در می‌آورم. آقا می‌فرماید خودم در بروجرد کشاورزی دارم از حق خودم می‌خواهم به شما سهمیه بدهم. ایشان قبول می‌کنند و در همان جا میان طلبه‌ها آن پول را تقسیم می‌کنند.

***رهبری نفرمودند چه ســـؤالی از پدرتان کردند؟**

خیر. ولی دستخط ایشـــان در همان امامزاده در ســـاروق موجود است که ایشـــان در وصف کربلایی کاظم مطلبی نوشته‌اند و در آنجا منتشر شده است. یکی از علما می‌گوید در جلسه آیت‌الله بروجردی که منزل ایشـــان برگزار می‌شد شـــرکت کردم و ایشان گفتند هر کس می‌خواهد حمدی همانند حمدی را که رســـول‌الله می‌خوانند بشنود به قرائت سوره حمد کربلایی کاظم گوش دهد.

*** جریـــان ورود کربلایی کاظم به جریانات سیاسی و گروه فدائیان اسلام چه بود؟**

در آن جلسه شهید نواب صفوی تشریف داشتند و کربلایی کاظم را می‌برد جزو گروه فدائیان اســـلام می‌کنـــد و می‌گوید می‌خواهم بـــا این معجزه الهی، طاغوت را در هم بکوبم. چند سالی با ایشان بودند.

در آن سالها کمونیست‌ها و کسروی‌ها بشدت علیه مردم و دین اسلام حمله می‌کردند. می‌گفتند باید دین جدید آوریم و اســـلام را باید کنار گذاشت. باید دین جدیدی اختراع کنیم. شـــهید نواب صفوی با کمک کربلایی کاظم جلســـاتی برگزار می‌کردند و در آن از جوانها دعوت می‌کردند که در جلسات حاضر شوند و معجزه کربلایی کاظم را به جوانان نشان می‌دادند و جوانان متوجه پویایی دین اسلام و این معجزه می‌شدند و از عوام فریبی‌های کمونیست‌ها در امان می‌ماندند.

*** به نظرتان رمز موفقیت پدر چه بود؟**

آیت‌الله خوانســـاری از ایشان سؤال می‌پرسد که شـــما چطور شد که به این درجه رسیدید؟ کربلایی کاظم می‌گوید من ســـه تا ویژگی دارم که هر کسی این ویژگی‌ها را داشته باشد به درجه من می‌رسد. هر کسی این سه ویژگی را داشته باشد خداوند به او کرامت می‌کند؛ یا طی‌الارض پیدا می‌کند، یا مستجاب‌الدعوه می‌شود، یا حافظ قرآن.

ویژگی اول: نخوردن مال حرام است. من از موقعی که به ســـن تکلیف رسیدم تا به الان یک لقمه حرام جذب بدنم نشده است. آقای خوانساری فرمودند شما از کجا می‌فهمید که یک لقمه حرام است و نمی‌خورید؟ پدرم گفتند اگر کسی خمس ندهد، زکاتش را ندهد، ربا بدهد، غذا تهیه کند جلو من بگذارد همان آقایی که مرا برد در آن امامزاده گفت قرآن بخوان صورتش برایم مجسم می‌شود که با اشاره دست می‌گوید از این غذا نخور. همان آقا با انگشت اشاره می‌کند.

ویژگی دوم: از گندم و زکات و غیره که پرداخت می‌کـــردم هر چه که می‌ماند یـــک دهم آن را در راه خدا می‌دادم. سومین ویژگی: خواندن نمازهای واجب و مســـتحب ۵۱ رکعت روزانه. همـــه نمازها را به جا می‌آوردم و عامل به قرآن هم بودم.

*** ماجرای تطابق قرآن مکتوب با کربلایی کاظم که توسط آیت‌الله مرعشی نجفی صورت گرفت چیست؟**

آیت‌الله مرعشی نجفی فرمودند برخی از طلبه‌ها می‌گویند که قرآن تحریف شده است. این قرآن قرآن زمان پیغمبر نیست.

ما هم وقتی داســـتان کربلایی کاظم را شنیدیم نامه‌ای نوشتیم و پیغام فرستادیم که کربلایی کاظم به قم بیاید. طولی نکشید آمد و با همدیگر قرار گذاشتند که روزی یک جزء قرآن مقابله کنند. دیدم همان قرآنی که بر محمد بن عبدالله(ص) نازل شده است را کربلایی کاظم قرائت می‌کند.

علمای نجف از جمله سیدمحسن حکیم که پدر خاندان عالم پرور حکیم است نیز ایشان را امتحان و تأیید کردند. سید عبدالله شیرازی، آیت‌الله ابوالقاسم خوئی، آیت‌الله شاه‌آبادی، آیت‌الله کاشف‌الغطاء و علمای دیگر ایشان را امتحان کردند و همگان هم می‌دانستند که کار، کار اعجاز الهی است. یک کتاب ادبیاتی به نام مغنی الادیب را به ایشان نشان می‌دهند و می‌گویند که این کتاب کتاب قرآن است.

ایشان می‌گوید خیر این‌گونه نیست، من کلمات قرآن را به صورت نور می‌بینم. چند صفحه از کتاب را ورق می‌زند و به یک آیه قرآن بر می‌خورد و می‌گوید این آیه قرآن است. می‌گفت دیگر کلمات کتاب تاریک است و این نورانی است و آیه قرآن همین است. مؤلف کتاب آن آیه قرآن را برای شاهد مثال بحث ادبیاتی‌اش آورده بود و گفته بود که این شـــاهد مثال در این آیه فلان است و یک کلمه به آیه اضافه کرده بود. کربلایی کاظم گفته بود این ثم که این‌جا آورده شده آیه قرآن نیست، و مابقی کلمات آیه قرآن است. به او می‌گویند نویسنده این کتاب فرد بزرگی است. می‌گوید هر که می‌خواهد باشد این کتاب قرآن نیست. این مطلب به گوش اهل تســـنن می‌رسد، ایشان را به کویت دعوت می‌کنند. آنجا هم با حفاظ سنی بحث می‌کند و آنها را مغلـــوب می‌کند. بعد از حـــدود ۴ ماه که آنجا بود وقتی می‌آیند، یک تابستانی بود که ایشان گفتند من می‌خواهم بـــروم قم دیدار آیت‌الله بروجردی و زیارت حضرت معصومه(س). چون من وصیت کردم در قم دفنم کنید بهتر است که در همان جا مستقر باشم شاید مرگ من برســـد. شب را در خانه یکی از اقوام آیت‌الله بروجردی می‌خوابد.

شب که می‌خواهد نماز شب بخواند به خاطر تاریکی هوا و پله‌هایی که بود پایش عقب جلو می‌شود و سرش می‌خورد به دیوار و می‌شکند. ایشان را به بیمارستان می‌برند. من تویســـرکان بودم و خبر رسید که پدرم مریض اســـت. بعد از چند روز که بـــرادرم از قم آمد گفت که پدر، مرحوم شده است و آیت‌الله بروجردی هم مراسم با شکوهی برایش برگزار کرد. برگشتیم قم تا مراسم سوم پدر را برگزار کنیم.

در سال ۱۳۳۲ شمسی آیت‌الله طالقانی یک جلسه مطبوعاتی گرفتند و دعوت کردند از تمام روزنامه‌نگاران و خبرنگاران جهان اســـلام و درآنجا معجزه کربلایی کاظم را به همه معرفی کردند.

*** چرا ایشـــان را در حرم حضرت معصومه دفن نکردند؟**

روزی کـــه کربلایی کاظم از دنیا رفت مصادف با روزی بود که ساواک تدابیر امنیتی شدیدی علیه قمی‌ها تدارک دیده بود. ساواکی‌ها نباید خبردار می‌شدند که کربلایی کاظم مرحوم شده است. اگر خبردار می‌شدند جنازه پدرم را بر می‌داشتند و در دریاچه حوض سلطان می‌انداختند. پدرم را به دور از چشم ساواک و مخفیانه می‌برند و در قبرستان قم نو دفن می‌کنند.

شبی در شیراز بنده را برای حضور در یک مراسم قرآنـــی دعوت کردنـــد، در آن جمع خیل عظیمی از حافظان قرآنی حضور داشـــتند. آیت‌الله محیی‌الدین حائری شـــیرازی امام جمعه شـــیراز به بنده گفتند قمی‌ها برای کربلایی کاظم آیا مقبره‌ای درست کردند یا خیر؟ گفتم مردم به فکر پول جمع کردن هستند، چه کســـی به فکر مقبره برای کربلایی کاظم است؟ ایشـــان نامه‌ای به فرماندار آن زمان قم نوشت و گفت مقبره‌ای برای کربلایی کاظم درست کنید اگر نمی‌کنید ما شیرازی‌ها برای ایشان مقبره درست کنیم. فرماندار گفـــت خرج زیاد دارد و ما کمک می‌کنیم ولی مردم سر و صدا می‌کنند و قبرهای دیگر نبش می‌شوند و قابل زیارت نمی‌شوند. آیت‌الله حائری شیرازی زیر بار نرفتند و یک نفر کارشناس فرستادند به قم که معاون شهرداری شیراز بود و آمدند برنامه چیدند و این مقبره را با کمک شیرازی‌ها درست کردند.

الان چندین کشور دنیا با مترجمین می‌آیند در مقبره و بنده هم تا غروب همیشه در مقبره هستم و برای آنها معجزه کربلایی کاظم را تعریف می‌کنم. ده روزی هم در لبنان به دعوت حزب‌الله لبنان دعوت شدم و رفتم در آنجا مصاحبه‌هایی کردم و در همایش‌هایی شـــرکت کردم. در ســـوریه و عراق و عربســـتان هم همایش‌هایی بود که حاضر شـــدم و داستان کربلایی کاظم راتعریف کردم.

*** با این سن بالا چرا هنوز دست از این کار تبلیغی بر نمی‌دارید؟**

من ۸۵ سال سن دارم و دیگر رمق چندانی ندارم. ولی پدر در خواب به من گفتند که تو باید این معجزه را به گوش جوانان برسانی تا مردم مطلع شوند و پی بـــه عظمت قرآن ببرند و به دامـــن قرآن و اهل بیت متوسل شوند.

> **پدر در خواب به من گفتند که تو بایـــد این معجزه را به گوش جوانان برســـانی تا مردم مطلع شوند و پی به عظمت قـــرآن ببرند و به دامـــن قرآن و اهل بیت متوسل شوند.**

> **سال ۸۶ شمسی خدمت رهبر معظم انقلاب رسیدم. به بیت ایشان دعوت شده بودم. وقتی گفتم پسر کربلایی کاظم هستم گفتند شبیه پدرت هستی. گفتم مگر شما پدر بنده را دیده‌اید؟ فرمودند شهید نواب صفوی ایشان را آورد مشهد و ایشان را برد بالای منبر، دعوت کردند آیت‌الله میلانی و شیرازی بیایند حافظ قرآن کریم بودن این پیرمرد را امتحان کنند. سپس گفتند: بنده هم ایشان را امتحان کردم که البته سنم هفده- هجده سال بود. واقعا ایشان معجزه بودند. رهبر انقلاب ادامه دادند که حتی ایشان در منزل آیت‌الله بروجردی هر سؤالی که آیت‌الله بروجردی از ایشان می‌پرسیدند جواب دادند.**

*** ماجرای تطابق قرآن مکتوب با کربلایی کاظم که توسط آیت‌الله مرعشی نجفی صورت گرفت چیست؟**

آیت‌الله بروجردی سؤال دیگری پرسیدند. گفتند من در سوره الضحی تردید دارم که «و اما الیتیم فلا تنهر» و یا «فاما الیتیم...» کربلایی کاظم گفتند فاما الیتیم فلاتنهر و در آیه بعد و اما السائل... است. اولی با ف اســـت و دومی با واو. سؤال‌های دیگری از ایشان کرد و جواب گرفت.

***ظاهرا رهبر معظم انقلاب هم در مشهد با ایشان برخورد داشته‌اند؟**

ســـال ۸۶ شمســـی خدمت رهبر معظم انقلاب رسیدم. به بیت ایشان دعوت شده بودم. وقتی گفتم پسر کربلایی کاظم هستم گفتند شبیه پدرت هستی. گفتم مگر شما پدر بنده را دیده‌اید؟ فرمودند شهید نواب صفوی ایشان را آورد مشهد و ایشان را برد بالای منبر، دعوت کردند آیت‌الله میلانی و شیرازی بیایند حافظ قرآن کریم بودن این پیرمرد را امتحان کنند.

سپس گفتند: بنده هم ایشان را امتحان کردم که البته سنم هفده- هجده سال بود. واقعا ایشان معجزه بودند. رهبر انقلاب ادامه دادند که حتی ایشان در منزل آیت‌الله بروجردی هر سؤالی که آیت‌الله بروجردی از ایشان می‌پرسیدند جواب دادند.

سؤال دیگری پرسیدند که قرائت شما چه قرائتی‌ست؟ گفتم قرائت عاصم به روایت حفص است. ایشان گفتند بله ایشان شیعه است و قرائتشان مورد قبول است.

آیت‌الله بروجردی سؤال دیگری پرسیدند. گفتند من در سوره الضحی تردید دارم که «و اما الیتیم فلا تنهر» و یا «فاما الیتیم...» کربلایی کاظم گفتند فاما الیتیم فلاتنهر و در آیه بعد و اما السائل... است. اولی با ف اســـت و دومی با واو. سؤال‌های دیگری از ایشان کرد و جواب گرفت.

***ظاهرا رهبر معظم انقلاب هم در مشهد با ایشان برخورد داشته‌اند؟**

ســـال ۸۶ شمســـی خدمت رهبر معظم انقلاب رسیدم. به بیت ایشان دعوت شده بودم. وقتی گفتم پسر کربلایی کاظم هستم گفتند شبیه پدرت هستی. گفتم مگر شما پدر بنده را دیده‌اید؟ فرمودند شهید نواب صفوی